

## زندگی شمس الدین محمد بن محمود آملی

اثر: دکتر غلامرضا مستعلی  
از: دانشگاه علامه طباطبائی

### چکیده

کتاب نفایس الفنون فی عرائس العیون تألیف شمس الدین محمد بن محمود آملی از دانشمندان شیعه قرن هشتم هجری است که این کتاب را در حدود سال ۷۴۲ ه. ق. در شیراز به اتمام رسانده است. نفایس الفنون یکی از معتبرترین و گسترده‌ترین دائرة المعارفهای است که به زبان پارسی تألیف شده است.

\*\*\*\*\*

او خود را این گونه معرفی می‌کند: «چنین گوید مقرر این عبارات و مصور این مقالات بنده ضعیف، محمد بن محمود آملی<sup>(۱)</sup> و شیخ آغا بزرگ طهرانی او را چنین معرفی می‌کند: «مُحَمَّد بن مَحْمُود بن عَلی بن یُوسُف، شَمْس الدّین الّآملی، (الکاکیان، الخورانی، الانزانی<sup>(۲)</sup>)». اما در این جای دیگر از کتاب طبقات و الذریعه<sup>(۳)</sup> او را محمود بن محمد نامیده، و پدرش را «محمد بن علی بن یوسف الشیخ شمس الدین الطبری، آملی، هو والدابی المحاسن محمود، صاحب نفایس الفنون<sup>(۴)</sup>» می‌نامد اما دیگران نام او را محمد بن محمود نوشته‌اند حتی خود

آغابزرگ باز در الذریعه اسمش را محمد بن محمود آورده است.<sup>(۵)</sup> از تاریخ تولد آملی اطلاعی در دست نیست، اما از روی قرائن می توان گفت که در حدود سال ۶۸۰ ه.ق. باید در وجود آمده باشد، چون مورخان در سال ۷۰۹ که علامه حلی به حضور اولجایتیور رسید وی را در شمار دانشمندان دستگاه سلطانی آورده اند.<sup>(۶)</sup>

زادگاه او آمل مازندران است و بگمان باید دوران کودکی و نوجوانی خود را در زادگاهش گذرانده باشد؛ اما خود می گوید که در اوایل تکلیف در تبریز در منزل یکی از صدور شهر و تحت سرپرستی او به تحصیل علم اشتغال داشته است: «این ضعیف در اوایل تکلیف در تبریز به خانه یکی از صدور، جزاء اللّٰهُ عَنّی أَحْسَنَ الجزاءِ یومَ النُّشورِ، فرود آمده بود و به سبب تعهد او از سرفراغت به استفادت مشغول بود.»<sup>(۷)</sup>

از نامه ای که مؤلف به رکن الدوله شاه کیخسرو و پسر تاج الدوله، که در سالهای ۷۱۴ تا ۷۲۸ بر مازندران حکومت می کرد، نوشته است چنین برمی آید که در آن دوران زن و فرزندان او در آمل بوده اند و رکن الدوله اسباب معاش آنان و هزینه تحصیل آملی را تأمین می کرده است و خود او در این هنگام در آمل نبوده است. پدر این شاه کیخسرو، یعنی تاج الدوله یزدجرد شهریار بن اردشیر که تا سال ۶۹۸ ه. بر مازندران حکومت می کرد، «در عهد خود تمکن تمام در تمام مازندران پیدا کرد و جمله مازندان را تا حدود همیشه (بندرگز کنونی) ضبط کرد، چنانچه یک پیاده تمام مال مازندان را تحصیل می نمود، در زمان او باز شهر آمل آبادان شد، چنانچه هفتاد مدرس درس می گفتند.»<sup>(۸)</sup> پس می توان گفت که شمس الدین تحصیلات اولیه خود را در آمل گذرانده است و بدان شهر نیز تعلق خاطر دارد و گاه در اثنای کتاب از آمل و بزرگانش نام می برد، برای مثال در جایی از سراج الدین قمری آملی شاعر قصیده سرای قرن هفتم<sup>(۹)</sup> و حاضر جوابی مطایبه گونه یک

روستایی با او سخن می‌گوید<sup>(۱۰)</sup>

او از کیفیت تحصیل خود سخنی نگفته و از استادانش نامی نبرده است، اما مقام استادی او در مدسه سلطانیه نشانگر جامعیت وی در انواع علوم و فنون آن روزگار است.

آملی خود را از مدرسان سلطانیه می‌نامد و از خوابی که در سال ۷۳۶ دیده است سخن می‌گوید.

«این ضعیف که یکی از مدرسان ابواب البرّ او (سلطان محمد خدابنده) است در اواخر ربیع الاخر سنهٔ سیست و ثلاثین و سبع مائة (۷۳۶) هجری او را در خواب دید که با زیب و زینت در حلقهٔ درس آمد.»<sup>(۱۱)</sup>

آملی نزد سلطان محمد خدابنده دارای ارج و مقام بود و در ردیف دانشمندان طراز اول مجلس او جای داشت، خود یکی از این مجالس را چنین توصیف می‌کند: «روزی در مسجد جامع یکی از علما و عظمی‌کرد و فضلالی بسیار همچو شیخ جمال‌الدین بن مطهر (علامه حلّی) وقاضی القضاة نظام‌الدین عبدالملک و غیرهما حاضر بودند... واعظ در فضیلت صلوات کلمات می‌راند، سلطان پرسید: «چراست که با هیچ‌کسی از انبیا آل او را در صلوات ذکر نکنند و در صلوات بر محمد (ص) آل او را ذکر کنند؟»<sup>(۱۲)</sup>

در نامه‌ای که به قاضی القضاة شمس‌الدین محمد بن احمد مبارکشاه نوشته، بعد از ستایش قاضی می‌گوید: «مدتها بود تا این کمینه سودای آن می‌پخت که ذره وار خود را در مسامت آن آفتاب شریعت بر منصفه اظهار نهد و ضمیر منیر را که به حقیقت خزینه اسرار ملک و ملت و آینه انوار دین و دولت است به عرض نفثات مصدور خود تعرض رساند، تا این نوبت چون غلیان اشواق و اردات، زمام اختیار از قبضه اقتدار ربود و به حکم اضطرار بدین تجاسر تبا در نمود، متوقع که از طریق لطف گستری و بنده‌پروری اعراض ننماید.»<sup>(۱۳)</sup> در حقیقت به تلویح از او

تقاضای تصدی مسند قضا کرده است.

این قاضی شمس‌الدین محمد مبارکشاه، معروف به میرک بخاری،<sup>(۱۴)</sup> شرحی بر حکمة‌العین نجم‌الدین دبیران کاتبی نوشته و حواشی علامه قطب‌الدین شیرازی را درباره این کتاب آورده است<sup>(۱۵)</sup> و علی‌شاه بن شمس‌الدین محمد بن قاسم خوارزمی بخاری، معروف به علاء منجم کتاب «زیج عمده» خود را در علم نجوم به نام او کرد. وی در زمان ابوسعید قاضی القضاة بود و ابوسعید او را مأمور کرد تا طلاق بغداد خاتون دختر امیر چوپان را که شاه سودای عشقش را در سر می‌پخت، از شوهر او امیر حسن جلایر بستاند و به عقد وی درآورد و مبارکشاه این کار را انجام داد.<sup>(۱۶)</sup>

اینکه آملی کی آذربایجان و زنجان را ترک گفت و بعد از سیر و سیاحت به شیراز رسید چندان روشن نیست، از سخن خود او که می‌گوید: «و این ضعیف در سنه سبع و ثلاثین و سبع مائه (۷۳۷) هجری شبی به خواب دید که از پس تابوتی می‌رفت جمعی دستش بگیرفتند و در پیش داشتند و چون روز شد، جهت ختم و تهنیت جلوس طغاتی‌مور موالی را طلب داشتند و این کمینه را با آنکه از امثال آن معانی محترز می‌بود به حاضر شدن الزام فرمودند و به وقت تهنیت به سیور غامیشی و عاطفت مخصوص گشت.<sup>(۱۷)</sup> معلوم می‌شود که تا این زمان در آن سامان بوده است.

سلطان محمد خدا بنده، الجاتیو، برادر غازان خان بود که از سال ۷۰۳ تا ۷۱۶ به عنوان ایلخان بر ایران حکومت کرد و در آغاز کار بر مذهب ابوحنیفه بود، روزی در حضور او و امرای نومسلمان مغول علمای حنفی و شافعی با هم مناظره می‌کردند و در آن میان هر فرقه مطالب و بدعت‌های مذهبی رقیب را آن هم در مورد ازدواج با محارم و ... به باد انتقاد گرفتند در نتیجه شاه و امرای مغول با خشم مجلس را ترک گفتند و مغولان به رسم بت‌پرستی بازگشتند، اما یکی از امرای مغولی به نام ترمناز یا طرمناز که از کودکی در بین شیعیان پرورش یافته بود و بر مذهب تشیع بود، الجاتیو

را با این مذهب آشنا ساخت و او را به قبول این مذهب دعوت کرد، خدا بنده در این میان از یکی از شاگردان برجسته خواجه نصیر طوسی یعنی شیخ جمال‌الدین ابومنصور الحسن بن سدیدالدین یوسف بن زین العابدین علی بن محمد بن مطهر الحلّی، معروف به علامه حلّی (۶۴۱-۷۲۶) دعوت کرد تا برای مناظره و مباحثه به دربار او بیاید، علامه با فرزندش به نزد الجاتیو رفت و در مباحثات و مناظرات با ارباب فِرَق پیروز شد و سلطان آیین تشیع را پذیرفت و علامه حلّی نزد او به مقام والایی رسید و بر دیگر دانشمندان سلطانیه همچون قاضی ناصرالدین بیضاوی و قاضی عضد ایجی و محمد بن محمود آملی صاحب نفیس الفنون برتری یافت.<sup>(۱۸)</sup>

و سلطان «در سفر و حضر و روز و شب ذوق مجالست و مخالطت و بهره مفاکحت و محادثت از حضور علما و حکما و فضلا دارد، و در مطعوم با ایشان همشیره و در مأکول و مشروب هم کاسه و در مباحثه و مناظره هم وساده، همیشه اندیشه پاکش به تمهید اسباب فراغ بال ائمه و علما و انتظام احوال دانایان مصروف بود، لاجرم در اردو و درون کریاس مدرسه‌ای از کریاس فرمود ساختن. و دروشش مدرس فاضل نصب و ثبت فرمود تا شصت انفار از طلبه علوم چون مولانا نظام‌الدین عبدالملک و مولانا معظم نورالدین عبدالرحیم حکیم تستری و سید برهان‌الدین عبری که به فنون علم ایمانی و یونانی موسوم و موشح است و جمال‌الدین مطهر حلّی و پسرش فخرالدین و مولانا عضدایگی، و آن را مدرسه سیاره نام کرد و در آنجا موقوفات فراوان بود.»<sup>(۱۹)</sup>

بجز این مدرسه سیاره در سلطانیه هم مدرسه‌ای مخصوص شیعیان تأسیس شد که در آن دویست نفر شاگرد به آموختن عقاید شیعه مشغول بودند.<sup>(۲۰)</sup>

سلطان علامه حلّی را همراه این مدرسه به شهرهای مختلف می‌برد و با علمای فرق مباحثه و مناظره می‌کرد؛ شیخ آغابزرگ طهرانی، شمس‌الدین آملی را هم از محصلان همین مدرسه سیاره می‌داند و از شاگردان علامه حلّی می‌شمارد.<sup>(۲۱)</sup>

و می‌گوید: آملی نسخه‌ای از کتاب «کشف المراد»، علامه حلی را به خط خود نوشته و در پایان آورده است که این کتاب را در مدرسه سیّاره در شهر کرمانشاه روز جمعه ۲۰ محرم سال ۷۱۳ به انجام رسانده و آغا بزرگ خود این نسخه را نزد مرحوم اقبال آشتیانی در طهران دیده است. (۲۲)

### مذهب آملی

تذکره نویسان او را بر مذهب شیعه امامیه می‌دانند مثل صاحب تذکره هزار مزار، ترجمه شد الازار که در اواخر قرن هشتم تألیف یافته و مؤلف خود آملی را دیده و بر شیعه بودن او گواهی می‌دهد: «مؤلف کتاب، رَوْحَ اللَّهِ زُوحَةَ، می‌گوید: به شرف مجالست و مکالمت او رسیده‌ام و چند نوبت دیده‌ام که به موالات اهل بیت رسول، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مفتخر می‌بود. (۲۳) از مطالب نفایس الفنون هم چنین برمی‌آید که او مذهب تشیع دارد؛ مثلاً در علم فقه، ابواب مختلف فقهی را ابتدا بر اساس مذهبهای چهارگانه اهل سنت نقل می‌کند و در آخر هر باب نظر مذهب شیعه را هم باین عنوان که و بر مذهب صادق (ع) چنین است نقل می‌کند. آملی از دانشمندانی است که در رواج مذهب تشیع در عصر خود تلاش فراوان می‌کرد، و در خطبه کتاب «شرح ایلاقی» عصمت اولی الامر «امام معصوم» را اثبات می‌کند و در کتاب شرح مختصر الاصول در معنی او عطف در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲۴) مطابق نظر شیعه می‌گوید که «او» در اینجا بر جمع دلالت می‌کند نه بر ترتب به قول اهل سنت (۲۵) و در این راه «پیوسته با علمای اهل تسنن عهد خود در اثبات حقانیت مذهب شیعه مناظره و مباحثه می‌کرد، از آن جمله با قاضی عضدالدین ایجی عالم و متکلم معروف مدتی در این خصوص مجادله داشت و بر «مختصر الاصول» ابن حاجب که قاضی عضدایجی آن را مطابق نظر اهل سنت شرح کرده بود شرحی به عنوان ردّ عقاید قاضی نوشت. (۲۶)»

دانشمندان شیعه آن عصر، با وجود تلاش علمی در اثبات حقانیت تشیع، سعی در تألیف و تقریب بین مذاهب اسلامی داشته‌اند، برای مثال آملی توحید را چنین تعریف میکند: «توحید ایمانی که اعتقادات است به مبدئیت و از لیت و بقای سرمدیت او با سایر صفات ثبوتی و سلبی و حقیقت بعث رسل و ختم آن بر سید انبیاء محمّد مصطفی، علیه‌السلام، و تصدیق به امامت ائمه مه‌دیین و خلفای راشدین»<sup>(۲۷)</sup>

بیشتر شاگردان و یاران خواجه نصیر طوسی در مراغه از علمای اهل سنت بوده‌اند و او با ارباب همه مذاهب با کمال مهر و محبت رفتار می‌کرد: در مورد رفتار خواجه با قاضی بیضاوی شافعی صاحب تفسیر مشهور انوار التنزیل که فصول نصیریّه خواجه را هم شرح کرده، نقل شده است که: «خواجه طوسی -رحمه الله- وقتی در میان جمع کثیری رکاب قاضی را از روی تواضع گرفت که سوار شود. از خواجه پرسیدند که سبب این تواضع چه بود؟ فرمود که: همیشه در خاطر من بود که این تخلق از من نسبت به شخصی واقع شود، هر چند ملاحظه کردم کسی را جز قاضی نیافتم که سزاوار این امر باشد، بنابراین، این تواضع نسبت به وی واقع شد»<sup>(۲۸)</sup> و این رفتار مهرآمیز در زمان قدرت خواجه و رواج تشیع بودند در زمان تقیه. آملی در علم اصول در باب اجماع می‌گوید: «و پیش شیعه اجماع عترت حجّت است لقوله تعالی: «أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>(۲۹)</sup> و مراد از اهل‌البیت به اتفاق مفسران علی است، علیه‌السلام، و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و لقوله علیه‌السلام «أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي»<sup>(۳۰)</sup>. این نوع بیان نشانه اعتقاد اوست به مذهب تشیع.

اینکه آملی بعد از آن تاریخ به کجا رفت و در چه زمانی به شیراز رسید روشن نیست؛ اما این نکته مسلم است که او کتاب نفایس‌الفنون را در شیراز به نام

ابواسحاق اینجو مُصَدَّر کرده است.<sup>(۳۱)</sup> حال روشن نیست که کتاب را قبلاً تمام کرده و دیباچه آن را هنگام ورود به دربار فرمانروای پارس به نام او کرده و بدو تقدیم نموده است تا در آن شهر اسباب آسایش و زندگی اش مهیا گردد، یا اینکه نفایس الفنون در شیراز به انجام رسیده است. اینکه گفته اند «تألیف این کتاب را مؤلف به سال ۷۳۶ هجری آغاز نموده و بعد از ۷۴۲ آن را به نام شاه شیخ ابواسحاق اینجو به انجام برده است»<sup>(۳۲)</sup>. نادرست است و فقط ظنی است بر اساس قرائن تاریخی زیرا در سال ۷۴۲ «شیخ ابواسحاق پسر محمود شاه، ملک اشرف چوپانی را از آن شهر راند و خود مستقل شد.»<sup>(۳۳)</sup>

مؤلف در فصل علوم محاوره می گوید: «... و برین قول از ابتدای عهد آدم تا اکنون که سنه خمس و ثلاثین و سبع مائه هجری است هشت هزار و ششصد و هفتاد و دو سال باشد.»<sup>(۳۴)</sup> پس باید زمان شروع به تألیف کتاب قبل از سال ۷۳۵ هـ. باشد.

وفات آملی: از تاریخ درگذشت او هم اطلاع دقیقی در دست نیست، در کتاب *سَدُّ الْإِزَارِ* آمده است که: «و تُوَفِّي فِي سَنَةِ ... وَ خَمْسِينَ وَ سَبْعَ مَائِهِ وَ دُفِنَ بِبَعْضِ تِلْكَ الْحَضَائِرِ.»<sup>(۳۵)</sup> و مترجم *سَدُّ الْإِزَارِ* می گوید: «مدفن او نزدیک حظیره موالی است»<sup>(۳۶)</sup>

آغا بزرگ می گوید که در مقابر مصلاهی شیراز مدفون است<sup>(۳۷)</sup> آملی کتاب شرح بر قانون بن سینا را در سال ۷۵۳ نوشته است.<sup>(۳۸)</sup> پس باید مرگ او بعد از این تاریخ اتفاق افتاده باشد و می توان گفت نزدیک به هشتاد سال عمر کرده است.

### \* آثار دیگر آملی \*

او غیر از نفایس الفنون آثار دیگری هم تألیف کرده است، مثل رساله ای در علم



انشا: «این ضعیف درین قسم رساله‌ای به حسب التماس اصحاب ترتیب داده است و در اینجا خلاصه آن در مقدمه و چهار فصل و خاتمه ایراد کند»<sup>(۳۹)</sup>  
دیگر شرحی است بر کتاب مختصر الاصول:

«و این ضعیف در شرح تهذیب الوصول الی علم الأصول این مذهب را اختیار کرد»<sup>(۴۰)</sup> این کتاب از آن قاضی مجدالدین عبادبن احمد بن اسماعیل الحسینی، معاصر علامه حلی است که به گفته آغابزرگ قاضی اصفهان بوده است<sup>(۴۱)</sup> و صاحب الذریعه آملی را شاگرد این قاضی مجدالدین و علامه حلی می‌داند<sup>(۴۲)</sup> و می‌گوید که قاضی این کتاب را به درخواست آملی نوشته است. و قاضی اجازه‌ای هم برای این شرح بر کتاب آملی نوشته که از متن این اجازه برمی‌آید که قاضی با پدر آملی آشنا بوده است چون درباره مؤلف چنین می‌گوید: «إِنَّهُ إِبْنُ الشَّيْخِ الْكَامِلِ الْبَارِعِ الْوَرَعِ الْمَغْفُورِ الْفَائِزِ فِي عَصْرِهِ بِقَصَبَاتِ السَّبِقِ مِنْ أَقْرَانِهِ، شَمْسُ الْمَلَّةِ وَالذَّيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَوْسُفِ الْأَنْزَانِيِّ»<sup>(۴۳)</sup> و از کلمه المغفور برمی‌آید که پدر آملی که از دانشمندان عصر خود بوده، در آن هنگام در گذشته بوده است.

اثر دیگر مؤلف کتاب تنقیح الافکار است در فلسفه و علوم الهی: «و تحقیق این بحث و توفیق میان سخن حکما و متکلمان در تنقیح الافکار که از مؤلفات این ضعیف است یاد کرده شد»<sup>(۴۴)</sup>

از دیگر آثار او شرحی است بر کلیات ایلاقی در طب به نام: الْفُصُولُ الْإِيْلَاقِيَّةُ تألیف شرف‌الزمان محمد بن یوسف ایلاقی<sup>(۴۵)</sup>، «او از شاگردان ابوالعباس لوکری بوده است که در مسائل نظری و عملی و حکمت توانا بود و طبیبی ماهر بود و تصنیفات بسیار پدید آورد. وی در جنگ قطوان به سال ۵۳۶ هـ کشته شد»<sup>(۴۶)</sup>.

آملی بر کتاب قانون ابن سینا در طب، نیز شرحی نوشته است که تاریخ انجام آن سال ۷۵۳ هـ است<sup>(۴۷)</sup> از دو کتاب اخیر در نفایس الفنون سخنی نگفته است.<sup>(۴۸)</sup>  
از آثار دیگری که به گفته آغابزرگ طهرانی از مؤلف باقی مانده است، نسخه‌ای

است از کتاب کاشف المعانی تالیف استادش عباد بن احمد بن اسماعیل (قاضی عباد) گلستانه، به خط آملی که این کتاب را در جمادی‌الاولی سال ۷۲۶ به انجام رسانده است و در آنجا از خود به نام «محمد بن محمود الکاکیانی الخورانی» یاد کرده است. که در پشت این کتاب صورت اجازه‌ای که مؤلف آن قاضی عباد، برای پدر آملی یعنی شیخ محمود در سال ۷۰۸ نوشته است دیده می‌شود، پس معلوم می‌شود که قاضی عباد استاد پدر آملی هم بوده است و آملی نیز او را درک کرده و از محضرش بهره‌مند گردیده است.<sup>(۴۹)</sup> آملی در زمینه شعر و ادب هم دارای تبحر بوده و به پارسی و عربی شعر می‌گفته و شاید دیوانی هم از اشعار خود ترتیب داده باشد که امروز از آن اثری و خبری نیست، اما در کتاب نفایس الفنون به مناسبت‌های مختلف، از اشعار خود ابیاتی چند نقل می‌کند، برای مثال در بخش علوم معانی و بیان و بدیع و عروض؛ گاهی شعر عربی را به شعر پارسی ترجمه می‌کند:

«فَلَوْلَا مِسْأَسُ الْأَرْضِ فَاضِلٌ ذَيْلِهَا

لَمَا صَحَّ عِنْدِي رُخْصَةٌ لِئَتَيْتُمْ»

دامن پاکش نه گر روزی رسیدی بر زمین

مر تیمم را کجا بودی دلیل معتبر<sup>(۵۰)</sup>.

#### مآخذ نفایس الفنون

بر اهل خرد پوشیده نیست که کتابی با این وسعت که حاوی صد و شصت علم در رشته‌های گوناگون است و به عنوان دانشنامه‌ای جامع برای استفاده عموم فراهم آمده است نمی‌تواند بتمامی اثر قلم یک نفر باشد و از مؤلف چنین دائرةالمعارفی کسی انتظار ندارد که در همه دانشها، اعم از ریاضی و فلسفه و منطق پزشکی و داروشناسی و ... متخصص و صاحب نظر باشد بنابراین باید گفت که او بهترین آثار علمی موجود در زمان خود را گرفته، با حذف مطالب غیرلازم هر علم و فن و تلخیص آنها، بطور ماهرانه‌ای علوم مختلف را طبقه‌بندی و مرتب و مبوب ساخته

است. که این کار بسیار بزرگی است و بر ارباب خرد پوشیده نیست که تا کسی در انواع این علوم دست کم آشنایی و تبحر نسبی نداشته باشد از عهده انجام دادن چنین امر مهمی بر نمی‌آید. البته خود او در بخشهای مختلف کتاب از آثاری نام می‌برد که مأخذ کار وی بوده‌اند. مثل کتاب جامع‌المعارف تألیف ابوالفتح ناصرین محمد<sup>(۵۱)</sup> در علم موسیقی از دو کتاب نام می‌برد، یکی: رساله شرفیه از صفی‌الدین عبدالمومن<sup>(۵۲)</sup> و دیگر کتاب ادوار از شخصی به نام سلمک<sup>(۵۳)</sup>.

دیگر کتاب حدائق الانوار یا جامع‌العلوم امام فخر رازی را نام برد.<sup>(۵۴)</sup> در جای دیگر از کتاب طبایع حیوان جاحظ مطلبی را نقل می‌کند: «و جاحظ در کتاب طبایع حیوان آورده است که از یک از اهل ثقه شنیدم که...»<sup>(۵۵)</sup>

از نصیحة‌الملوک غزالی<sup>(۵۶)</sup> و جامع‌الحکایات<sup>(۵۷)</sup> نیز نام می‌برد.

نگارنده به هنگام تصحیح و مقابله نفایس‌الفنون مأخذ بعضی از علوم را شناخته است که برای برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کند و تحقیق جامع را در این باب به بخش تعلیقات هر فصل موکول می‌نماید، *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*.

بیشتر مطالب و شواهد شعری علوم بدیع و معانی و بیان از کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر، رشیدالدین و طواط نقل شده است.

علم امثال را با همان شیوه طبقه‌بندی میدانی از مجمع‌الامثال او نقل می‌کند دواربعین حدیث خود را از صحاح سته جمع‌آوری کرده است.

علم اخلاق و سیاست مدن و تدبیر منزل را بتمامی از کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی گرفته است.

علم طب را با توجه آشنایی که با قانون ابن سینا دارد باید از آنجا اخذ کرده باشد اما سبک نثر این بخش به شیوه نثر غالب کتب پزشکی آن روزگاران، مانند الابنیه موفق‌الدین هروی، هدایة‌المتعلمین فی الطب و آثار سید اسماعیل جرجانی شبیه

است.

در علم عروض بیشتر از معیار الأشعار خواجه نصیر طوسی استفاده کرده، در علم مسالک و ممالک از حدودالعالم بهره جسته است.

در علوم ریاضی و نجوم بیشتر به آثار خواجه نصیر در این دانشها استناد کرده است در ذکر ارباب ملل و فرّق اهل اسلام از ملل و نحل شهرستانی بهره گرفته است. بخش علم کیمیا و طبیعیات را از نزهت نامه علایی نقل می‌کند.

در علم دواوین به نظر می‌رسد که اشعار مختلف عربی و پارسی را خود مؤلف جمع آوری کرده باشد، چراکه در این بخش چند نوبت از حافظ با عنوان صاحب شمس‌الدین یاد کرده، ابیاتی از او نقل می‌کند.

کتاب نفایس‌الفنون به خاطر اینکه علوم مختلف را از منابع معتبر جمع آوری کرده و دقتی که مؤلف در بیان صحیح و دقیق مطالب داشته. بسیار ارزشمند است مثلاً در علم تاریخ از بی دقتی امام فخر رازی انتقاد می‌کند: «و امام فخرالدین رازی در حدائق‌الأنوار آورده است که از اوّل عهد ایشان (ساسانیان) تا به وقت هلاکت یزدجرد، هفتصد و هشتاد سال بود، و آنچه به تفصیل نوشته است که هر یکی چه مقدار پادشاهی کردند به پانصد نمی‌رسد (۵۸)». و این مایه دقت علمی در تمام کتاب وجود دارد. اما بعضی از علومی که در بخش اسمار و خرافات طبقه‌بندی می‌شوند نیز در این کتاب آمده است مانند علم سیمیا، فراست، تعبیرخواب، جفر، رمل، عزائم، دعوت کواکب و.... اگرچه امروز مطالعه این مباحث برای شناخت فرهنگ و اعتقادات و وضع اجتماعی پیشینیان ما مفید است، اما این مطالب ارزش علمی ندارند. برای مثال در فصل حیوانات در بیان خصوصیات گاو آمده است که: «و اگر از آن گاو، گاوی سه ساله که فریه و تندرست باشد بگیرند و در خانه‌ای برند که ارتفاع آن به مقدار ده گز باشد و دست و پای او را ببندند و سر او را بکوبند تا بمیرد،

چنانکه هیچ خون از او نرود، پس او را آنجا بگذارند و در آن خانه را بامنافدی که باشد استوار بگیرند، چنانکه هوای مخالف درو نرود و بیست روز بگذارند، بعد از آن از سطح خانه سوراخی خُرد بکشایند آن خانه پرنحل باشد و گفته‌اند آنچه از دل او متولد شود پاکیزه و نیکو عسل باشد و همچنین هرچه از عضوی متولد شود، بر حسب مزاج آن عضو باشد. (۵۹)

این مطلب با تفصیل بیشتری در نزهت نامه علائی (۶۰) آمده است و آملی بدون هیچ‌گونه اظهار نظری به نقل این مطالب پرداخته است در علوم عَزائم و جفر و دعوت کواکب مطالبی آمده است که جاداشت دانشمندی مثل شمس‌الدین آملی که با آراء فلسفی و علمی ابن سینا و خواجه نصیر آشناست، به نقد علمی آن مطالب پردازد. در علوم محاوره هم بخشی را به بیان مطالب فکاهی و مطایبات اختصاص داده که شایسته چنین نوشته‌ای نیست.

### سبک نفایس‌الفنون

شمس‌الدین آملی در این کتاب به شیوه نویسندگان کتب علمی قرن هفتم و هشتم نظیر خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین شیرازی مطالب غامض علمی را در ساده‌ترین و روانترین عبارات به نثر مرسل آن روز نوشته است و در خطبه آغازین کتاب به شیوه مرسوم عصر خود از نثر مصنوع پیروی کرده که در این کار هم توانایی خود را به خوبی نشان می‌دهد. فصل مربوط به علم انشا نیز به نثر مصنوع نوشته شده. اما در فصول دیگر کار متفاوت است، چون بیشتر مطالب از کتابهای دیگران به همان صورت نقل شده و

اگر در جایی اسلوب نثر قدیم تر از شیوه عصر مؤلف است در آن تغییری نداده، در بخشهایی هم به نظر می‌رسد که مطالب توسط خود آملی از متن عربی به پارسی ترجمه شده باشد

الف: ویژگیهای دستوری:

۱- فعل مضارع التزامی به ساخت قدیم: «بایستی ممیز او از سه هزار تا ده هزار به لفظ جمع ذکر کردند» (۶۱)

۲- ماضی استمراری به شیوه کهن: «و مکافات بدی به نیکی کردی و هرگز فحش نگفتی» (۶۲)

«او پادشاهی عادل بود، اما پیوسته مردمان دون را تربیت کردی» (۶۳)

«هر دم حمله بردی و مسلمانان را از لشکر کفار دور کردی» (۶۴)

۳- فعل شرطی قدیم: «اگر او را حرکتی بودی، اگر به اسفل بودی بنا بر ثقل او بایستی سبق گرفتی بر جمیع آنچه ثقلش از زمین اندکتر بودی و به آسمان رسیدی و ازو نفوذ کردی و خارج شدی» (۶۵)

«و اگر بر محور بودی و مایل به احد القطبین بایستی که افق، تنصیف فلک نکردی، الا در خط استوا» (۶۶)

۳- آوردن جزء صرفی «می» در وجه التزامی به جای «ب»:

«و به بقایی که در ازای فنای ظاهر بود آن است که حق، سبحانه و تعالی، بنده را بعد از فنای ارادت و اختیار، مالک ارادت و اختیار خود کند و در تصرف مطلق العنان گرداند تا هر چه خواهد به اختیار حق می‌کند.» (۶۷)

«و از بحر الحیات نهری عظیم بروی گشود، تا پیوسته ازو استمداد فیض حیات می‌کند و بر اجزای کون افاضت می‌نماید» (۶۸)

۴- آوردن جزء صرفی «می» به جای «ب» بر سر فعل ماضی در وجه اخباری:

«یزدجرد از قصر به زیر آمد و پیش رفت، اسب او را مسخر شد و او به دست خود زین برو می‌نهاد» (۶۹)

۵- آوردن جزء صرفی «می» برای فعل امر:

«و در عموم حالات و سایر انتقالات مناسبات نگاه می‌دارد و هر چه در مدح ابلاغ باشد تأخیر آن اهم داند» (۷۰)

«سیم: محاسبه، یعنی پیوسته متفقد و متفحص احوال و افعال نفس خود باشد و هر آنچه از ملایم و غیر ملایم از روز بروز و ساعت به ساعت صادر می‌شود حصر و احصا می‌کند و به زیادتى و نقصان آن بر کیفیت حال خود واقف می‌گردد» (۷۱)

۶- آوردن فعل مفرد برای فاعل جمع (غیرانسان)

«و بتان همه سرنگون شدند و آتشکده‌ها فرو مرد» (۷۲)

۷- فعل جمع برای غیر انسان:

«حیات و استوای قامت و عرض در اظفار مخصوص به انسان نیستند» (۷۳)

«چیزهایی که مساوی یک چیز معین باشد همه متساوی باشند و اگر بر غیر

متساوی زیادت و نقصان کنند، حاصل غیرمتساوی باشند» (۷۴)

۸- آوردن فعل جمع برای ضمیر «هیچ کس»:

«و سر آن قلم بشکست و سطری چند دیگر هم بدان قلم بنوشت، چنانکه هیچ

کس میان آن دو خط فرق نکردند» (۷۵)

«شرابدار ندا کرد که هیچ کس بیرون نروید تا تفتیش کرده شود» (۷۶)

۹- همراهی فعل ناقص با حرف اضافه را:

«کسری گفت: توبه دعوی آمده‌ای، پیشتر ترا باید رفت» (۷۷)

۱- آوردن «را» ی نشانه مفعول در جمله مجهول بعد از نهاد مفعولی:

«این مثل در حق کسی گویند که کاری را که بدو تفویض رفته باشد به زیان

آرد (۷۸)».

۱۱- فعل رفتن و آمدن به جای معین فعل شدن: (مثل لهجه خراسانی امروز)  
«اگر شرح و بسط این غزوات و غزواتی که بعد از و میان حق و باطل واقع شد  
شروع رود به تطویل انجامد» (۷۹)

«چون او بیمار شد و دانست که وقت رفتن او نزدیک آمد ابوطالب را بخواند» (۸۰)  
۱۲- فعلهای پیشوندی:

الف: فرو مردن: خاموش شدن: «و بتان همه سرنگون شدند و آتشکده‌ها فرو  
مرد» (۸۱)

ب: در پیوستن: شروع کردن:

«و از هر طرف لشکر اسلام می آمدند تا گروهی بسیار از مهاجر و انصار جمع  
شدند و حرب در پیوستند» (۸۲)

ج: فروگرفتن: تصرف کردن:

«و از آنجا قصد حبشه کرد و به یمن بیرون آمد و تمامت ممالک را به دست فرو  
گرفت» (۸۳).

د: در رفتن: وارد شدن، داخل شدن:

«بعد از چند روز شبی در سامره به شرب مشغول بود، جمعی از غلامان ترک که  
با او کینه داشتند دررفتند و او را هلاک کردند.» (۸۴)

ه: راست کردن: درست کردن، ساختن:

«در زمان او خاقان به خراسان آمد و کس به نزد هرمز فرستاد که من عزیمت روم  
دارم، بفرمای تا پولها را ست کنند و در منازل علوفه مهیا دارند.» (۸۵)

و: برافزودن: زیاد کردن:

«هر زوجی را که واحدی برافزایند فرد شود و چون واحدی دیگر برافزایند زوج



شود. (۸۶)

۱۳- کاربرد مصدر مرخم

«یافتِ شرفِ حضور که فهرست امانی و سردفتر شادمانی است، عمّا قریب

میسر باد» (۸۷)

۱۴- فعلِ فرمودن به معنی امر کردن:

«حق تعالی اوّل ابراهیم را در ذبح اسماعیل فرمود و بعد از آن، آن را منسوخ

گردانید» (۸۸)

۱۵- فعل مرکب: الف: احتیاط کردن: شمردن؛ ب: واری و بررسی کردن:

«کژدمی در جامه او رفته بود و نیش بدو فرو گذاشته، او بدان مقاسات مصابرت

می نمود، چندانکه نصر از آن مفاوضت برداخت، چون از آنجا بیرون آمد، احتیاط

کردند هفت نیش بروزده بود.» (۸۹)

«گویند از سلطان غازی محمود غزنوی پرسیدند که در حضرت تو غلامان

صاحب صورت بسیارند، این همه تربیت و میل به جانب ایاز از چه روی افتاد؟

فرمود: از آن که تا او پیش من است چندانکه احتیاط کردم التفات او به غیر خود

ندیدم.

ب: گرفتگی کردن: اشکال و ایراد گرفتن:

«کتاب عضدالدوله بر صاحب بن عبّاد حسد بردند و مدّتی در پی آن بودند که

بروگرفتی کنند.» (۹۰)

ج: تنصیف کردن:

«می خواهیم تنصیف کنیم خطی را همچو خط آ. ب.» (۹۱)

د: اخراج کردن: کشیدن، رسم کردن، بیرون آوردن:

«می خواهیم که اخراج کنیم از نقطه‌ای بر نقطه‌ای بر خطی غیر محدود که آن نقطه

بر آن خط نباشد» (۹۲)

۱۶- ذکر دو ضمیر برای یک مرجع در پی هم:

«و متوشلخ را حق تعالی صحت بخشید و بعد از و به جای او نشست» (۹۳) مرجع ضمیرها ادریس پیامبر است.

۱۷- آوردن دو حرف ربط مرکب در پی هم: (در تمام نسخ چنین است)

«اما بنا بر آنکه آنچه رجیم اشارت است بدان از تتمه و لواحق و جلایل نعم» (۹۴)

۱۸: نداشتن «را» ی نشانه مفعول؛ این ویژگی در سراسر متن نسخه‌های اساس و

«دا» و «مج» دیده می‌شود، اما در نسخه «مر» و به تبع آن چاپ مرحوم شعرانی «را»

ی نشانه مفعول را افزوده‌اند و این از نشانه‌های تغییر سبک است:

«و هم در آنجا مذکور است که در روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگری

دعا مستجاب گردد به شرط آنکه همان دعا روز دوشنبه و سه‌شنبه خوانده باشد» (۹۵)

«و ایشان قلم برداشتند و پیش عضدالدوله رفتند» (۹۶)

«تا این نوبت چون غلیان اشواق و ارادت زمام اختیار از قبضه اقتدار بود» (۹۷)

«مفخر و مقتدای زمان ... خدمات و اخلاص قبول فرماید» (۹۸)

۱۸- کاربرد «را» ی فک اضافه این ویژگی در سراسر کتاب دیده می‌شود:

«و شهر طایف را حصار قوی بود» (۹۹)

«و دقائق حقوق مصاهرت را رعایت واجب داند» (۱۰۰)

۱۹- «را» به معنی برای (متمم ساز)

«اما تاکید رابعضی از آنچه در کتب سماوی آمده و از ارباب نفوس قدسی منقول

شده، ذکر کرده شود» (۱۰۱)

۲۰- «چنانکه» به معنی اگر و چنانچه (حرف شرط)

«و چنانکه بر مقتضای دلیل ثابت شود، آن را عزیمت خوانند و اگر برخلاف دلیل ثابت شود، رخصت. (۱۰۲)»

۲۱- کاربرد حرف شرط «چنانچه» به جای حرف ربط مرکب «چنانکه» این شیوه ظاهراً از قرن هفتم به بعد دامنگیر نثر پارسی شده است، این ویژگی در اساس شاید منحصر به همین چند نمونه باشد اما در نسخه «مر» و «شع» کاربرد وسیعی یافته که در پانوشت صفحات مربوط بدان اشاره شده است:

«چنانچه نقل کنند که وقتی حسین (ع) پدر خود را گفت (۱۰۳)»

«سیزدهم آنکه بکلی سلب اختیار خود کند، چنانچه در هیچ امری از امور دینی و دنیوی بی مراجعت به ارادت شیخ ننماید (۱۰۴)»

«پیغمبر، علیه‌السلام، بفرمود تا چنانچه خوانده بودند برو خواندند (۱۰۵)»

«و در مسألت آن مبالغه نموده و بدان نصوص بسیار وارد شده، چنانچه قریب به تواتر باشد. (۱۰۶)»

۲۲- کاربرد حرف اضافه «با» به جای حرف اضافه «به» این ویژگی هم در نسخ (مر) و «شع» به حرف «به» تغییر یافته است:

«.. در علوم اوائل متضمن هفتاد و پنج علم که باسی و چهار ذکر کرده شد (۱۰۷)»

«اکنون با خواص اعداد متوالیه رجوع کنیم!»

«بعضی از عضلات با اسناد با او قوی شود (۱۰۸)»

۲۳- واژه «پول» با اشباع ضمّه به معنی پُل:

«بفرمای تا پولها راست کننده و در منازل علوفه مهیا دارند (۱۰۹)»

۲۴- ساخت عربی از واژه‌های پارسی، این شیوه در بین اهل دیوان مرسوم بوده

است

«و بعضی دیوار را دیواران ثلاث دواویر، زیواران، ثلاث زواویر، و ثَم را دَن دَنان

و پیمانانه را پیمانچه پیمانجتان نویسند<sup>(۱۱۰)</sup>»

«و طیور شکاری و سلاح خانه و جامه های ملبوس و امثال آن را دَسْتِ دَسْتَانِ و ثلاث دُسُوت نویسند<sup>(۱۱۱)</sup>»

«و پوستین را تَخْتَجَّةٌ تَخْتَجْتَانِ ثلاث تختجات<sup>(۱۱۲)</sup>»

«و سمور و کاغذ: دَسْتَجَّةٌ دَسْتَجْتَانِ ثلاث دستجات<sup>(۱۱۳)</sup>»

«و رقم بارکه به ترازو و قپان کشند مَنْ مَنَوَانِ ثلاث امانان<sup>(۱۱۴)</sup>» نویسند.

۲۵- کاربرد کلمه شمارشی منفی «هیچ دو» به قیاس «هیچ یک»:

«و اگر معلل گوید که: حشیش حرام نیست، چه ادله احکام، شرعی یا لفظی

تواند بود یا معنوی و اول نص است و دوم قیاس، و اینجا هیچ دو موجود نیستند<sup>(۱۱۵)</sup>»

۲۶- استعمال مثنای عربی در فارسی که تا امروز هنوز متداول است:

«سطرین مجموع هر دو قطب مساوی باشد<sup>(۱۱۶)</sup>»

۲۷- گونه قدیم شمارشی اعداد:

«به سیصد هزار و بیست و یک هزار و دویست و پنجاه دو حرف<sup>(۱۱۷)</sup>»

در نسخه اساس بعضی اعداد به گونه های دیگر نوشته شده اند:

پانزده به صورت پازده، شانزده: شازده، دِوست<sup>(۱۱۸)</sup>:

عدد چهل و پنج، به صورت چهیل و پنج<sup>(۱۱۹)</sup>، با اشباع کسره «چ»

### ویژگیهای رسم الخط در نفایس الفنون:

در نسخه اساس، کلمه آنکه، به صورت آنک، چنانکه، چنانک، بدانکه، بدانک،

و کلمه آنچه به صورت آنچ، چنانچه، چنانچ، بدانچه، بدانچ آمده است. البته کاتب

از رسم الخط واحدی در همه کتاب پیروی نکرده، گاهی جزء صرفی «می» را جدا و

گاهی پیوسته نوشته است، فعل ربطی، است هم همین وضع را دارد.  
حرف اضافه «به» تقریباً در تمام موارد به صورت پیوسته نوشته شده. گاهی هنگام نقل مطلبی از متون قدیمی تر شیوه رسم الخط آن متون هم به همان صورت آمده است:

۱- در «اساس کلمه خرم» به صورت «خورم» آمده:

روان و تر و تازه چون آب حیوان

خوش و خوب و خورم چو روز جوانی

۲- حروف پارسی «چ» و «گ» به صورت «ج» و «ک»:

جند گریم چند نالم جند باشم جفت‌اند

نیست گویی ماهر ویا مرمر ازین غم رهایی (۱۲۰)

روزکاری داشتم با روی او چون نوبهار

نوبهارم شد خزان و روز کار از دست رفت (۱۲۱)

۲- جدا کردن حرف نفی از فعل:

میل در چشم امل کشی تا نه بینی در جهان

کز جهان تاریکتر زندان سرایی برنخواست (۱۲۲)

«اگر من روی گل خندان نه بینم (۱۲۳)»

چون رسم الخط واحدی در اساس و دیگر نسخ دیده نمی‌شود به منظو یکسان

کردن شکل نگارش، از رسم الخط امروزی به شیوه‌ای که مورد قبول اساتید ادب و

مراکز علمی است استفاده شد.

ب: صنایع بدیعی و ویژگیهای بیانی:

اگرچه سبک کتاب نفایس الفنون به شیوه نثر مرسل است، اما مولف در مقدمه

کتاب و فصولی مثل علم انشا از سبک مصنوع و فنی استفاده کرده و به خوبی از عهده آن برآمده است.

### ویژگیهای نثر فنی:

- ۱- اطناب: «و خورشید رافتش بر مشارق و مغارب عالم تطلع نمود و همای همتش سایه بر جنوب و شمال جهان انداخت و کوس دولتش بر کنگره قصر «اَنَا مَكْنَالَهُ فِي الْأَرْضِ» در طول و عرض شش جهت هفت اقلیم بنواختند (۱۲۴)»
- ۲- سجع: «حمد و ثنا و شکر بی انتها حضرت پادشاهی را که افکار اذکیا و انظار عقلا در بیدای عظمت و معرفت کبریایی او از قصور ادراک هر دم ندای «سُبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ» می دهند (۱۲۵)»
- از فواضل کرم عمیم الهی و شوامل نعم جسیم نامتناهی، این ضعیف را از ایام صبی تا مقام انتهای نشو و نما در اقتنای علوم اعتنای هرچه تمامتر می بود. (۱۲۶)»
- «وظایف عبودیت و دعا و صحایف محمادت و ثنا به موقف عرض و محل آنها می رساند» (۱۲۷)
- ۳- مراعات نظیر: «مصورى که صور نو عروسان مرکبات را از معادن و حیوانات و نباتات به مصاهرت هیولای اولی از حجله امکان در عرصه جهان تمکین داد (۱۲۸)»
- ۴- سجع متوازی: «ذرائر اجرام در حظائر أعدام از فیضان انعام و جود او در ريقه نظام وجود منتظم و سرایر ذرایر در ضمایرو او هام هر خاص و عام مرتسم (۱۲۹)»
- ۵- لَفّ و نشر: «و بعد از انقلاب زمان به مذکّت و هوان گرفتار شوند و محل زحمت و شماتت دوستان و دشمنان گردند (۱۳۰)»
- ۶- درج آیات و احادیث در نثر و پیوستگی معنایی آنها با جمله:  
«خالقی که علامات الوهیت او بر صفحات مُکَوَّنَات «كَالشَّمْسِ فِي كَبَدِ السَّمَاءِ»

ظاهر است و آیات وحدانیتش بر جبهات مدونات «كَالْهَارِ إِذَا تَجَلَّى» باهر.  
«سرروی که هنوز رقم خلافت «أَتَى جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» بر خاک ابوالبشر  
نرفته، علم کُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ مُنْجَدِلٌ فِي طِينَتِهِ» بر ذروه افلاک و جبهه سماک  
افراشته (۱۳۱)»

### پیوستگی شعر و نثر:

«به قدر وسع و طاقت باکمال فقر و فاقت بر سنن

صَبَرْتُ عَلَى الْإِيَامِ وَالصَّبْرُ شَيْمَتِي

وَ دَارَسْتُ عِلْمًا إِنَّ بِالْعِلْمِ قِيمَتِي

در تحصیل سعی جمیل می نمود و رسائل رسوم اکتساب آن بر صحیفه دل و  
جان نگاشته و چون گوی خود رابه دست چوگان حوادث در میدان دوران انداخته  
می گفت:

«به هوس راست نیاید به تمنی نشود

اندرین راه بسی خون جگر باید خورد (۱۳۲).»

«بنده کمترین و دعاگوی

که اگر هر سرمویش زبانی گردد

صدیک از لطف تراشکر نگوید همه عمر

عَتَبَهُ جَلال بوسیده، خدمت و عبودیت به محل عرض می رساند: (۱۳۳)»

### نکات بلاغی:

نثر مثل شعر نیست که در آن تشبیه و استعاره و کنایه به صورت معمول دیده  
شود، بلکه این موارد در نثر بیشتر به صورت ترکیبات اضافی (تشبیهی - استعاری)

آمده است که برای نمونه بخشی از این ترکیبات که در متن آمده، نقل می‌شود، امید است که در مطالعات سبک‌شناسی سودمند افتد:

### ۱- اضافه تشبیهی:

آب زندگانی، آتش عشق، آتش ظلم، آتش فتنه، اشجار لذت، انهار راحت، اسب دولت، اسب سعادت، اشجار گفتار، الواح جسم، اختر بخت، بصر نعمت، باغ دهر، بازاز، برج شرف، باغ مجد، بنان بیان، بند نیستی، بیدای عظمت، بساتین معانی، بیدای جهالت، پرده بینایی، تیر فراق، تیراندوه، تیرفکر، تتق عصمت، تخت گردون، تیه ضلالت، جام عشق، چوگان حوادث، حجله امکان، حظایر اعدام، حجله دنیا، حدیقه فکرت، حناجر آمال، حدیقه سیادت، خرقه خاک، خار هجران، خیاط روزگار، خلعت ظهور، خناجر آجال، دارالملک قناعت، دروج طرایف، دیوانخانه صمدیت، دام شهوت، دَر دولت، دولت استفادت، رباق مصابرت، روز جوانی، رواق اوراق، ریاض آمال، ریاض سلوک، زمام اختیار، زاویه ناکامی، سیمرخ بصیرت، سرایرگردون، سایه خیر، سایه معدلت، سایه حمایت، شهباز فکرت، صبح دولت، شاخ حقیقت، صفحات ایام، صحایف ارواح، طغرای سعادت، طوق طاعت، طغرای جلال، ظلمات شبها، ظل اقبال، عقد دولت، عتبه جلال، عقود سعادت، عود شباب، غبار وحشت، غیاض نزهت، قلم انبساط، کیمیای اخلاص، گوی دولت، گل بخت، گل‌های وصل، لعل لب، لوح بیان، لجه معارف، مرغ دل، مشارق حقیقت، مرغ اندیشه، منشور سعادت، مطلع دولت، مشارف معارف، مطلع اقبال، میامن سعادت، منزل دل، نسیم قبول، نسیم سعادت، نرگس چشم، نجوم جلال، نسیم لطف، نسیم خلق، نهال فضل، نقود کرامت، هوای هویت هامون آفاق، هوای همّت، یوسف امید، یمن حمایت.



## ۲- اضافه استعاری:

پای محنت، چهره وصال، چشم خیال، حدقه سیادت، دست تعدی، دست عزت، دست محن، دست وزارت، دست انتقام، دیده نعمت، روی قناعت، صورت جان، قبضه تصرف، قبضه احتشام، قبضه قدرت، گیسوی شمال.

۳- کنایه: دشت پیمای برنده راه، شراب دل، طغراکش دیوان، غم آباد ایام، نوعروسان مرکبات.

## فهرست مأخذ

- ۱- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود؛ نفایس الفنون فی عرائس العیون؛ ناشر حاج ملا باقر خوانساری، چاپ اول، طهران، ۱۳۰۷-۱۳۰۹ ق. چاپ سنگی، رحلی.
- ۲- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود؛ نفایس الفنون فی عرائس العیون، به تصحیح حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ اول، تهران، کتاب فروشی اسلامیة؛ ۱۳۷۷ ق.
- ۳- ابن منظور، لسان‌العرب، الطبعة الثانية، بیروت (لبنان)، دار احیاء التراث العربی ۱۴۱۳ ق. ۱۹۹۳ م.
- ۴- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی؛ لغت فرس؛ به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی چاپ دوم، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۶.
- ۵- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، لغت فرس، به تصحیح فتح‌الله مجتبیایی، علی اشرف صادقی، چاپ اول، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵.
- ۶- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیر کبیر،

۱۳۶۵.

- ۷- الأمين، سد محسن: اعیان الشیعه؛ حَقَّقَهُ و أَخْرَجَهُ حَسَنُ الْأَمِين، چاپ دوم، بیروت، و لبنان)، دارالمعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق. / ۱۹۸۶ م.
- ۸- حافظ ابرو؛ ذیل جامع التواریخ رشیدی؛ به اهتمام دکتر خان بابا بیانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
- ۹- حائری یزدی، فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، تهران چاپخانه مجلس.
- ۱۰- خاقانی شروانی؛ دیوان -؛ به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، تهران، کتاب فروشی زوار، ۱۳۵۷.
- ۱۱- رازی، امام فخرالدین، جامع العلوم؛ با مقدمه و فهرست محمد حسین تسبیحی، چاپ اول، تهران؛ انتشارات کتابخانه اسدی، ۱۳۶۴
- ۱۲- زنجانی موسوی، سید ابراهیم، تاریخ زنجان، علما و دانشمندان، چاپ اول، تهران، کتاب فروشی مصطفوی؛ ۱۳۴۴.
- ۱۳- شاهمردان ابن ابی الخیر، نزهت نامه علایی؛ به تصحیح دکتر فرهنگ جهانپور، چاپ اول تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۱۴- شیرازی، عیسی بن جنید؛ تذکره هزار مزار به تصحیح دکتر عبدالوهاب نورانی وصال چاپ اول، شیراز، انتشارات کتابخانه احمدی؛ ۱۳۶۴.
- ۱۵- شیرازی، قطب الدین؛ دَرَةُ التَّاج، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، چاپ اول، تهران انتشارات علمی و فرهنگی؛ ۱۳۶۹.
- ۱۶- صفا، ذبیح الله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ جلد اول و دوم، چاپ پنجم تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ۱۷- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران،

- انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳.
- ۱۸- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ۱۹- طهرانی، آغابزرگ؛ الذریعة الی تصانیف الشیعه، چاپ اول، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۶۹ ق.
- ۲۰- طهرانی، آغابزرگ؛ طبقات اعلام‌الشیعه، تحقیق ولده علی نقی منزوی؛ چاپ دوم، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
- ۲۱- القاشانی؛ ابوالقاسم عبدالله بن محمد؛ تاریخ اولجاتیو، به اهتمام مهین همبلی، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- ۲۲- مرعشی، میرظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، با مقدمه دکتر محمد جواد مشکور، به تصحیح محمد حسین تسبیحی، چاپ دوم، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۱.
- ۲۳- مدرس رضوی، محمدتقی؛ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۲۴- مشار، خان بابا، فهرست کتابهای چاپی فارسی، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۲۵- المُنجدُ فی اللُّغَةِ وَالْأَعْلَامِ، طبعة الحادية والعشرين، بیروت (لبنان)، ۱۹۷۳.

- ۱- احمد؛ علم در اسلام، چاپ اول، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۶.
- ۴- ابن سینا؛ دانشنامه علایی، به کوشش دکتر محمد معین و سید محمد مشکوة؛ چاپ دوم، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۵۳.
- ۶- ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست؛ ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۷- اخوان الصفا؛ رسائل .. چاپ اول، مصر، ۱۳۴۷ ق.
- ۱۴- خورازمی، ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، چاپ دوم؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۱۵- دبیر سیاقی، محمد؛ پیشاهنگان شعر پارسی؛ چاپ سوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۱۶- دُنیسری، شمس الدین محمد بن امین الدین ایوب؛ نَوَادِرُ التَّبَادُرِ لِتُحْفَةِ الْبِهَادُرِ، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار؛ چاپ اول، تهران؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین؛ در قلمرو وجدان؛ چاپ اول، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹.
- ۱۹- زرین کوب، عبدالحسین؛ دنباله جستجو در تصوف ایران؛ چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۱- الزنجی السجزی؛ محمود بن عمر؛ مُهَدَّبُ الْأَسْمَاءِ فِي مُرَتَّبِ الْحُرُوفِ وَ الْأَشْيَاءِ تَصْحِيحَ مُحَمَّدِ حَسَنِ مِصْطَفَوِي. چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۲۲- زوزنی، ابو عبدالله حسین بن احمد؛ کتاب المصادر؛ به کوشش تقی بینش، چاپ اول مشهد، کتاب فروشی باستان، ۱۳۴۰.

- ۲۳- سارتون، جورج؛ تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، تهران؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۶.
- ۳۲- فارابی، ابونصر، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۳۵- محقق، مهدی؛ تقاسیم العلوم فی الاسلام؛ المجله الفلسفیه العربیه مجلد اول، عدد ۱-۲- صیف، شتاء ۱۹۹۰،
- ۴۰- منزوی احمد، فهرست نسخ خطی، چاپ اول، تهران.
- ۴۱- نصر، سید حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام؛ چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹.
- ۴۲- نصر، سید حسین؛ نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹.
- ۴۳- وسل، ژیوا؛ دائرة المعارفهای فارسی، ترجمه محمدعلی امیر معزی، چاپ اول، تهران، انتشارات توس؛ ۱۳۶۸.
- ۴۴- بحرال فوائد - به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵.
- ۴۶- یواقیت العلوم و دراری النجوم، به تصحیح محمدتقی دانش پژوه، چاپ دوم تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۶۴.

### پی نوشتها

- ۱- نفایس الفنون ص ۳
- ۲- طهرانی، آغابزرگ، طبقات اعلام الشیعه، تحقیق ولده علی نقی منزوی، چاپ دوم، قم، انتشارات اسماعیلیان ۱۳۷۲، ج ۳، بخش دوم ص ۲۰۳.

- ۳- همان: الذریعه الى تصانیف الشیعه، چاپ اول، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۶۹ ق. ج ۴، ص ۴۹۹.
- ۴- همان؛ طبقات ج ۳، (بخش اول) ص ۱۶۵.
- ۵- همان، الذریعه ج ۲۴ ص ۲۴۲.
- ۶- ر. ک. الامین سید محسن؛ اعیان الشیعه، حقه و أخرجه حسن الأمين، المجلد الخامس چاپ دوم، بیروت (لبنان) دارالمعارف مطبوعات ۱۴۰۶ هـ ۱۹۸۶ م. ۴۰۰ - ۴۰۱
- ۷- نفایس الفنون، گ ۱۹۲ الف، نسخه اساس؛ این مقاله هنگامی نوشته می شود که هنوز تمامی کتاب منتشر نشده است، ازین رو بناچار شماره صفحه نسخه اساس ذکر می شود.
- ۸- مرعشی، میرظهورالدین؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، با مقدمه دکتر محمدجواد مشکور، به تصحیح محمدحسین تسبیحی، چاپ دوم، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۱، ص ۱۲۰.
- ۹- ر. ک: صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ چهارم، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۷۰۴-۶۸۱
- ۱۰- ر. ک. نفایس الفنون، گ ۱۹۲
- ۱۱- نفایس الفنون، گ ۲۲۲ ب.
- ۱۲- نفایس الفنون، گ ۲۲۲ الف.
- ۱۳- نفایس الفنون، گ ۶۷.
- ۱۴- ر. ک: صفا، ذبیح الله، همان، ج ۳، ص ۲۷۵
- ۱۵- همان، ص ۲۵۵
- ۱۶- ر. ک: حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام دکتر خان بابا بیانی، چاپ دوم، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، ص ۱۸۴.
- ۱۷- نفایس الفنون، گ ۳۵۲ به بعد
- ۱۸- ر. ک. امین، سید محسن؛ همان کتاب، ج ۵ ص ۴۰۰-۴۰۱، و الفاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجاتیو، به اهتمام مهین همبلی، چاپ اول تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ ص ۹۹ به بعد. و: اقبال آشتیانی، عباس؛ تاریخ مغول، چاپ ششم، تهران انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۵، ص ۳۱۳-۳۱۸ پ
- ۱۹- الفاشانی؛ همان کتاب، ص ۱۰۷-۱۰۸
- ۲۰- ر. ک. اقبال آشتیانی، همان کتاب، ص ۳۱۶.

- ۲۱- ر.ک. طهرانی، الذریعه، ج ۲۴ - ص ۲۴۲.
- ۲۲- آغابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۳ ص ۲۰۴.
- ۲۳- عیسی بن جنید شیرازی؛ تذکره هزار مزار، به تصحیح دکتر نورانی وصال، چاپ اول، شیراز، انتشارات کتابخانه احمدی ۱۳۶۴، ص ۴۶۷.
- ۲۴- سورة النساء: ۵۹/۴.
- ۲۵- آغابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۳ ص ۲۰۴.
- ۲۶- زنجانی موسوی، سیدابراهیم، تاریخ زنجان، علما و دانشمندان، چاپ اول، تهران کتاب فروشی مصطفوی، ۱۳۴۴، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.
- ۲۷- نفایس الفنون، گ ۱۶۲ الف.
- ۲۸- مدرس رضوی، محمدتقی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ دوم، تهران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ ص ۲۷۶.
- ۲۹- سورة الاحزاب: ۳۳/۳۳.
- ۳۰- نفایس الفنون ص... گ ۱۰۸ ب.
- ۳۱- ر.ک. نفایس الفنون، ص ۶.
- ۳۲- صفا، ذبیح‌الله، همان کتاب، ج ۳ ص ۱۲۷۵. و. ر.ک. طهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۲۴۲
- ۳۳- اقبال اشتیانی، عباس، همان کتاب، ص ۳۶۵.
- ۳۴- نفایس الفنون، گ ۲۰۶ الف.
- ۳۵- عیسی بن جنید، همان کتاب، ص ۴۶۸، حاشیه.
- ۳۶- همان، ص ۴۶۸.
- ۳۷- آغابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۳ ص ۲۰۳.
- ۳۸- ر.ک. صفا، ذبیح‌الله، همان کتاب، ج ۳ ص ۱۳۷۴.
- ۳۹- نفایس الفنون، گ ۷۲، الف.
- ۴۰- نفایس الفنون، گ ۹۴ ب.
- ۴۱- ر.ک. الطهرانی، طبقات، ج ۳، بخش اول، ص ۱۶۵ و الذریعه، ج ۴۰، ص ۴۹۹
- ۴۲- ر.ک. الطهرانی، طبقات، ج ۳، بخش اول، ص ۱۶۵ و الذریعه، ج ۴۰، ص ۴۹۹

- ۴۳- الطهرانی؛ طبقات، ج ۳ بخش اول، ص ۱۶۵.
- ۴۴- نفایس الفنون؛ گ ۲۹۲ الف.
- ۴۵- ر. ک. صفا، ذبیح‌الله، همان کتاب ج ۳ ص ۲۷۷.
- ۴۶- همان کتاب، ج ۲، ص ۲۹۴.
- ۴۷- همان، همان کتاب، ج ۳، ص ۲۷۷.
- ۴۸- این کتاب در هامش کتاب شرح قانون ابن سینا از حکیم جیلانی (م ۱۰۱۸ هـ) به سال ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۸ در لکهنو (هند) چاپ شده است. مشار، خان بابا، فهرست کتابهای چاپی فارسی، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۲۱۲۸.
- ۴۹- آغابزرگ، طبقات اعلام الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۴.
- ۵۰- نفایس الفنون، گ ۶۴ ب.
- ۵۱- نفایس الفنون، گ ۲۰۶ الف.
- ۵۲- همان، گ ۳۲۴ ب.
- ۵۳- همان، گ ۳۳۳ ب.
- ۵۴- همان، گ ۲۰۹ الف.
- ۵۵- همان، گ ۳۶۲ الف.
- ۵۶- همان، گ ۲۰۶ الف.
- ۵۷- همان، گ ۲۰۸ ب.
- ۵۸- نفایس الفنون، گ ۲۰۹ الف.
- ۵۹- نفایس الفنون، گ ۳۶۰ ب.
- ۶۰- شهردان بن ابی‌الخیر، همان کتاب، ص ۱۹۹-۲۰۰.
- ۶۱- نفایس الفنون، گ ۲۱۱ الف.
- ۶۲- همان، گ ۲۰۵ ب.
- ۶۳- همان، گ ۲۱۱ الف.
- ۶۴- همان، گ ۲۴۲ ب.
- ۶۵- متن حاضر، گ ۳۱۲ ب.



- ۶۶- همان، گ ۳۱۲ الف.
- ۶۷- همان، گ ۱۵۸ ب.
- ۶۸- همان، ۱۶۳ ب.
- ۶۹- نفایس الفنون، گ ۲۰۹ ب.
- ۷۰- همان، گ ۴۷ ب.
- ۷۱- همان، گ ۱۵۴ الف.
- ۷۲- همان، گ ۲۰۵.
- ۷۳- همان، گ ۳ الف.
- ۷۴- همان، گ ۳۰۵ ب.
- ۷۵- همان، گ ۸۲ الف.
- ۷۶- همان، گ -۲۱۰ ب.
- ۷۷- همان، گ ۲۱۰ ب.
- ۷۸- همان، گ ۶۵ ب.
- ۷۹- همان، گ ۲۴۳ الف.
- ۸۰- همان، گ ۲۰۵ ب.
- ۸۱- همان، گ ۲۰۵ ب.
- ۸۲- همان، گ ۲۴۲ ب.
- ۸۳- همان، گ، ۲۱۰ الف.
- ۸۴- همان، گ ۲۱۵ ب.
- ۸۵- همان، گ ۲۴۲ ب.
- ۸۶- همان، گ ۳۱۸ ب.
- ۸۷- همان، گ ۸۱ الف.
- ۸۸- همان، گ ۹۴.
- ۸۹- نفایس الفنون، گ ۱۸۷ الف.
- ۹۰- همان، گ ۷۲ الف.

- ۹۱- همان، گ ۳.۷ الف.  
۹۲- همان، گ ۳.۷ الف.  
۹۳- همان، گ ۱۹۸ ب.  
۹۴- همان، گ ۱۹۴ الف.  
۹۵- همان، گ ۱۴۳ الف.  
۹۶- همان، گ ۷۲ الف.  
۹۷- همان، ۷۵ الف.  
۹۸- همان، گ ۷۴ ب.  
۹۹- همان، گ ۲۴۳ ب.  
۱۰۰- همان، گ ۲۶۲ الف.  
۱۰۱- همان، گ ۹۱ ب.  
۱۰۲- همان، ۹۲ ب.  
۱۰۳- همان، گ ۱۵۷ الف.  
۱۰۴- همان، گ ۱۵۲ ب.  
۱۰۵- همان، گ ۱۲۱ ب.  
۱۰۶- همان، گ ۱۲۱ ب.  
۱۰۷- همان، گ ۶ ب.  
۱۰۸- همان، گ ۳۳۷ الف.  
۱۰۹- همان، گ ۲۱۱ الف.  
۱۱۰- همان، گ ۶۷ الف.  
۱۱۱- همان، گ ۶۸ ب.  
۱۱۲- همان، گ ۶۸ ب.  
۱۱۳- همان، گ ۶۸ ب.  
۱۱۴- همان، گ ۹۵ ب.  
۱۱۵- همان، گ ۱۳۱ ب